

دو اسطوره ملی در تراژوی نقد منجشی

علی اکبر شوکت آخ زیارت

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ارومیه، پژوهشگاه آذربایجان شناسی

زیارت دکتر محبوب طالعی

استاد یار دانشگاه ارومیه و رئیس پژوهشگاه آذربایجان شناسی

مقدمه:

شاهنامه بدون شک یکی از بزرگترین حماسه های ملی جهان است که صحنه های زیبایی از مبارزات، دلاوریها، فداکاریها، وطن پرستیهای قهرمانان و پهلوانان ایران زمین را برای دفاع از ناموس و معتقدات دینی، ملی و همچنین نبرد با بیگانگان و نیروهای اهریمنی را در قبال پاس داشت مرز و بوم میهنشان به خوبی به تصویر کشده است. این اثر مترگ به طور کلی نمودار فولکور و داستانهایی است که مردمشان آن را به خاطر در امان ماندن از آفت فراموشی نسل به نسل، سینه به سینه به یگدیگر منتقل کرده و حفظ نموده اند تا اینکه بزرگمردی از همین سرزمین - فردوسی - با سرودن این داستانها به نظم همه ی آنها را برای همیشه در دل تاریخ جاودانه کرده و ارج بخشیده است.

نکته ی قابل ذکر در مورد شاهنامه شباهت ها و همانندی های آن با حماسه و اساطیر دیگر ملل جهان است. یعنی بر اساس اصل تأثیر پذیری اسطوره ها از همدیگر بسیاری از بخشهای اسطوره های و تاریخی شاهنامه با آثار ادبی و افسانه های عامیانه ی کشورهای مختلف، خواه شرقی و خواه غربی، همانندی دارد. یقین داریم که اگر مقایسه ای صورت گیرد، روشن خواهد شد که تقریباً نیمی از موضوعات شاهنامه با ادبیات و افسانه های جهان همانندی دارد. « (پانزده دریچه / ۱۳۷۷/ ۱۴۹) به عنوان نمونه روایت تنی یکی از موضوعاتی است که در شاهنامه مطرح شده و این در حالی است که می توان نظایر آن را در ادبیات دیگر ملل جهان مشاهده کرد و از همین قبیل مشابهت ها می تواند داستان ضحاک در شاهنامه و سیکلوب و یا غول

بزرگ یک چشم در اودیسه‌ی هومر و داستان تپه گؤز (خول بزرگ یک چشم) در کتاب دده قورقود باشد. عبد الوهاب عزام استاد مشهور مصری در ضمن بحث درباره‌ی مقام شاهنامه در ادبیات جهان و مقایسه‌ی آن با حماسه‌های بزرگ جهانی می‌گوید: «شاهنامه موضوعات تاریخی و حقایق علمی و ادبی تمام ملل آسیایی و بعضی از ملل اروپایی را در بردارد.» (فردوسی و شاهنامه ۲۱/۱۳۷۲). در اینجا همین قدر می‌توان گفت که وجود برخی از همانندیها، نتیجه‌ی روابط تملتها و سرزمینهای گوناگون است، تملتن مردم سرزمینهایی که امروزه اگر چه از همدیگر دور افتاده‌اند، اما در اصل از یک قوم و نژاد بوده‌اند. برای روشن شدن هر چه بیشتر مطلب ما در ادامه‌ی مقاله به بررسی و مقایسه‌ی دو داستان ضحاک و تپه گؤز در دو اثر حماسی شاهنامه و دده قورقود می‌پردازیم.

در اینجا قابل ذکر است که نگارنده در استفاده از منابع ترکی، موارد استفاده شده را از ترکی به فارسی نقل به قول و ترجمه کرده است.

دده قورقود کهنترین اثر حماسی ترکان اوغوز:

حماسه دده قورقود کهن‌ترین اثر فولکلوریک ترکان اوغوز که بدون شک یکی از شاهکارهای ادبی - فولکلوریک جهانی است که از یک مقدمه و دوازده داستان، به صورت نظم و نثر تشکیل شده است. «این کتاب اثری حماسی است و هر کدام از داستانها درباره‌ی دلایرها و ماجراهای دل انگیز یکی از قهرمانان ساخته شده است. در این داستانها جسارت و مردانگی و قهرمانیها و عادات و معیشت و عقاید ترکان افروز شرح داده شده و وطن خواهی و مهمان دوستی و محبت مادر و فرزند و حرمت زنان و خصلت های انسانی ستوده شده است.» (سیری در تاریخ زبان و لهجه های ترکی ۱۷۸/۱۳۸۰) داستانها به صورتی منسجم و قوی با هم ارتباط ساختاری و محتوایی دارند بطوریکه «اگر به خوبی متن داستانها را بررسی کنیم در حقیقت کتاب از دو داستان تشکیل شده یکی افسانه‌ی دومرول و دیگری افسانه‌ی تپه گؤز.» (دده قورقود داستانلاری ۴/۱۳۸۰)

نخستین دست نویس کتاب (دده قورقود) برای اولین بار در آغاز سده‌ی ۱۹ میلادی در کتابخانه‌ی سلطنتی در سدن آلمان پیدا شد. برای نخستین بار فیلیشر آلمانی در مجموعه خود از آن حرف به میان آورد. «اولین کسی که در اروپا از این دست نویس استفاده کرد، دیتس آلمانی بود که ترجمه ناقصی از آن را با نام حماسه تپه گؤز به زبان آلمانی منتشر کرد و آن را با اودیسه‌ی هومر به مقایسه نهاد و نظر داد که هومر در سرودن اودیسه از کتاب دده قورقود بهره جسته یا دست کم از مضمون آن خبر داشته است.» (حماسه دده قورقود/ بی تا/ ۹) تأثیرپذیری هومر در اودیسه موضوعی است که دیتس پژوهشگر برجسته‌ی آلمانی در مقاله‌ای که درباره‌ی مقایسه‌ی دو داستان تپه گؤز و سیکلوپ (خول بزرگ یک چشم) نوشته، بدین نتیجه رسیده است که: «هومر در آفرینش داستان سیکلوپ از داستان تپه گؤز در کتاب دده قورقود بهره جسته است.» (آذربایجان شفاهی خلق ادبیاتی ۴۲/۱۳۶۷) چرا که تپه گؤز هم به مانند سیکلوپ یک چشم دارد و به همان اندازه نیز

ترسناک و خطرناک است بدین ترتیب: «تپه گئوز هم به سیکلرپ های دیگر و هم به سیکلرپ هومر از تمام جهات شبیه است اما سیکلرپ اغوز از یونانی گرفته نشده بلکه مال یونانیها تقلیدی از این است. آقای دیتس برای این گفته چند دلیل می آورد یکی از آنها این است که: شرق در روزگار باستان شعر یونان را نمی شناسد در همین مورد در مقایسه ی خیلی قدیمی بودن اثر تپه گئوز را ادعا می کنند.» (مقدمه ای بر بررسی کتاب دده قورقود / ۱۳۷۶/ ۳۳-۳۲).

این کتاب در سده ی پنجم هجری از سوی شخصی نا شناخته به جهان علم در مجموعه ای به نام «کتاب دده قورقود علی لسان طا نغه اوغوزان» صورت مکتوب یافته و به دست ما رسیده است. البته در اینجا شایان ذکر است که قدمت آفرینش صحنه ها و شخصیت های داستانهای دده قورقوت در بعضی موارد به هزاران سال پیش از تاریخ کتابت این داستانها مربوط می می شود چرا که: «برای متن و زبان پخته ی ادبی دده قورقود که بدین ترتیب شگفت آور نیست اگر می بینیم که نویسندگان روزگار باستان از شخصیتها و عناصر موجود در این داستانها برای رنگ آمیزی تابلوی شعری خویش بهره برده اند.» (نگاهی نوین به تاریخ دیرین ترکهای ایران/ ۱۳۷۹/ ۱۴۷). با کمی بررسی اندیشمندان و به دور از هرگونه تعصب نا بخردانه حتی می توان گفت داستان ضحاک در حماسه ی شاهنامه و تپه گئوز در حماسه ی دده قورقود تأثیر زیادی از یکدیگر گرفته اند زیرا همانطور که ضحاک در داستان شاهنامه هر روز از گوشت مغز دو مرد جوان و نیز گوشت گوسفند استفاده می کند، تپه گئوز هم در داستان دده قورقود روزی دو مرد جوان از ترکان و چند گوسفند از گله ی آنان می گیرد و می خورد.» (همان ص ۱۴۷) دلیل دیگر بر تأثیر پذیری دو حماسه ی شاهنامه و دده قورقود می تواند موضوع روئین تنی باشد که در شاهنامه اسفند یار و در دده قورقوت تپه گئوز روئین تن می باشند. «این داستانها از نظر ارزش بدیعی، زیبایی و انسجام کلام، جلوه و شکوه صحنه ها، بی آلاچی و دست نخوردگی، سجاوی و سنن مندرج در آنها با معروفترین داستانهای حماسی جهان قابل سنجش است.» (مجموعه مقالات بهرنگی / ۱۳۴۲) که در آنها اعتقاد به شامانیسم، توتیمیسم و آتیمیسم در جای جای حماسه دیده می شود.

این حماسه دارای چنان ارج و اهمیتی است که یونسکو سال ۱۹۹۹ میلادی را سال بزرگداشت دده قورقود اعلام کرد و توجه محققان و شرق شناسان را به سوی این حماسه ی پر ارج جلب کرد.

این کتاب «داستان مردانی است که اراده شان بسان کوههای سرزمینشان عظیم و پا برجا و صفای ضمیرشان همانند آبهای چشمه هاشان تمیز و زلال است ... به قول مشهور لحاف این مردم و زنان ابرهای سرزمینشان و بالش زیر سرشان سنگهای جلگه هاشان است.» (حماسه دده قورقود/ ۵/ تا)

در این حماسه زنان و دختران جایگاهی ویژه و مثال زدنی دارند و همواره یار و یاور مردانشان و تکیه گاه آنان هستند. شیر زنانی که به راحت طلبی هیچ خوبی ندارند و از لحاظ جسارت و غیرت از مردانشان چیزی کم ندارند. زنانی وفادار، فداکار و پاکدامن که عشق به همسر و وفاداری در خون آنهاست. این داستانها

از همه لحاظی که در بالا بدانها اشاره شد می تواند قابل مقایسه با شاهنامه باشد که ما در اینجا به بررسی یکی از داستانهای این حماسه یعنی داستان تپه گوز (هیولایی که یک چشم در پیشانی دارد) و کشته شدن او توسط پاس آت می پردازیم و معتقدیم که ما بین این داستان و داستان فرمانروایی ضحاک در شاهنامه حکیم فردوسی شباهتهایی بس آشکار وجود دارد.

قهرمانان اصلی تپه گوز و مقایسه آنها با قهرمانان حماسه فردوسی (داستان ضحاک):

دکده قورقود و موبدان: در سرتاسر ۱۲ داستان و مقدمه ی کتاب از شخصیتی به نام دکده قورقود سخن به میان رفته است. گویی او ستون این حماسه ی پر بهاست. او « در همه ی داستانها حاضر بوده و در آخر همه ی داستانها وارد صحنه می شود و داستان را با سخنان نغز و پند آمیز به پایان می رساند او یکی از اوزانها (خنیاگر) و در عین حال ریش سفید و دانا و مصلحت اندیش قبیله ی اغوز است « (سیری در تاریخ و لهجه های ترکی ۱۸۰/۱۳۸۰) که هیچ کاری بدون آگاهی او به انجام نمی رسد. او در هر خیری و شری همراه قبیله است. در مقدمه کتاب در مورد شخصیت دکده قورقود آمده است: « نزدیک به زمان پیامبر اکرم (ص) از یکی از قبایل او غوز به نام بیات پهلوانی به پا خواست که نامش قورقود بود. او دانای قوم اوغوز بود. او هر چه پیش بینی می کرد انجام می گرفت. از غیب خبر می داد حضرت حق بر دل او الهام می کرد. « (ده قورقود و ادبیات دنیامیز ۴۴/۱۳۸۴). اگر بخواهیم او را با شخصیتی در شاهنامه حکیم فردوسی مقایسه کنیم، آن شخصیت جز موبد و موبدان کس دیگری نخواهد بود. البته موبدان (روحانیون زردشتی) معمولاً جیره خوار دولت وقتند. خصوصاً در داستان ضحاک می بینیم که «جماعت بوقلمون صفتی که در عروق و شرايينشان قطره ای خون شهامت و آزادگی جریان ندارد:

زیم سپید همه راستان بدان	کار گشتند همداستان
بدان محضر ازدها ناگریز	گواهی نوشتند برنا و پیر

(ضحاک ماردوش ۱۱۵/۱۳۶۹)

محضر نامه ضحاک را که دال بر عدالت ورزی اش بود امضاء می کنند. از آگاهی که فردوسی در شاهنامه نسبت به موبدان به ما می دهد، شاید بتوان آنها را از لحاظ علم و دانایی و آگاهی در سطحی هم رتبه با دکده قورقود قرار داد البته با این تفاوت که وی به هیچ عنوان جیره خوار دولتمردان نیست. در شاهنامه موبدان افرادی خردمند، خردمدل، رهنما و دانا معرفی شده اند. اگر در داستانهای شاهنامه موبد و موبدان نقشی انکار ناپذیر و کلیدی دارند و فردوسی بعضی از روایتهای اساطیری و مذهبی را از زبان آنان که دانای قوم آریا بودند نقل می کند، در عوض همین نقش را دکده قورقود در حماسه ترکان اغوز ایفا می کند، به طوری که خودش گاهی راوی داستانها است. او در بحرانهایی که برای قبیله اتفاق می افتد یار و یاور و هدایتگر آنان است. هر مشکلی که برای قوم اوغوز ایجاد می شود، گویی کلید حل آن در دست دکده قورقود است. او با دانایی و منطق و درایت خاص خود برای هر مشکلی راه حلی دارد. اگر دکده قورقود برای فرزندان او غوز

نامگذاری می کند و برای آنان به خواستگاری می رود؛ همین نقش را موبدان در شاهنامه به طرزی دیگر ایفا می کنند. به طوری که در خواستگاری زال از رودابه (دختر پادشاه کابل) « زال نخست موبدان و بزرگان را گرد می آورد و غم دل خویش را با ایشان می گوید:

که از من رمیده است صبر و خرد
بگویند کاین چه اندر خورد ؟ »

(آفرین فردوسی / ۸۱/۱۳۷۱)

که در ادامه‌ی داستان موبدان با پیشگویی که می کنند نگرانی شاه را بر طرف کرده، و این وصلت را به فال نیک می گیرند. در واقع موبدان به نوعی غیب گویی می کنند و این در سرتاسر شاهنامه آشکار است. از طرفی همانطور که گفته شد دژه قورقود از اوزانها (هاشیق ها) یا به تعبیر امروزی خنیا گران بوده که شغلشان به طور ارثی به آنها می رسیده و دارای لباس مخصوص سفیدی هم بوده اند « آنها دینهای اولیه‌ی خود را داشتند که با مراسم خاصی به عبادت و ستایش مشغول می شدند. در این میان شعر و موسیقی نیز قسمتی از مراسم دینی آنها را همراهی می کرد آنان در هدایت مردم مقام روحانی را داشتند » (ادبیات باستان آذربایجان ۳۲/۱۳۵۷) باید گفت که موبدان نیز دارای لباس مخصوص سفید رنگ بوده اند و شغلشان به صورت ارثی به آنها می رسیده است.

۲- تپه گوز (هیولایی که یک چشم در وسط پیشانی دارد)

در مورد به دنیا آمدن این غول باید گفت: « روزی چوپان اوغوز به نام کونور قوجا ساری مشغول چرانیدن گله بود که چیزی توجه او را به خود جلب کرد و گوسفندان رم کردند. او جلوتر رفت و پریها را دید که بال گشوده‌اند، چوپان با بالا پوشش یکی از آنها را گرفت هوس بر وی غلبه کرد و با او بیامیخت. پری به او گفت که: امانتی در من جا گذاشتی که پس از یک سال آن را برای تو می آورم، اما با این کار برای قوم اوغوز بدبختی آوردی. » (دده قورقود داستانی/ ۲۰۱/۱۳۷۸) بنابر این از آمیزش این چوپان و یک پری، هیولایی به دنیا آمد که به قوم اوغوز خون دلها خوراند. باید گفت که این هیولا با ضحاک در شاهنامه حکیم فردوسی شباهتهای آشکاری با هم دارند؛ چه از لحاظ شکل ظاهری و چه از لحاظ شکل باطنی و چه از لحاظ عملشان و تباهی و ویرانی و زبونی و خوارگی که اولی (تپه گوز) برای قوم اوغوز آورد و دومی (ضحاک) برای قوم آریا و ایران زمین، چنین به نظر می رسد که از هم تاثیر و تاثراتی گرفته اند:

۱- شکل ظاهری: ضحاک با مازان بر دوش روئیده‌ی خود هیبتی وحشتناک را تداعی می کند در حالیکه تپه گوز هم با یک چشم در وسط پیشانی چنین هیبت و وحشتناکی را در نظر آدمی می آورد. هر دو جوان، قوی هیکل و جنگجو هستند.

۲- از لحاظ شکل باطنی: باید گفت که: سادگی و بی تجربگی و از همه مهمتر ضرورت شخصیت آنان موج می‌زند. ضحاک سه بار توسط ابلیس فریب می‌خورد: بار اول « ابلیس با چرب زبانی او را می‌فریبد به او می‌گوید: پدرت پیر است و تو از او به پادشاهی سزاوارتری اما پدر سالخورده تو ممکن است دیر بماند: زمانه برین خواجه ی سالخورد همی ، دیر بماند تو اندر نورد بدین ترتیب مرداس پیر در شبی از شبها در چاهی که ضحاک و ابلیس بر سر راهش کنده بودند در افتاد و جان داد، و ضحاک فرومایه‌ی پدر کش صاحب دستگاه شد. » (پژوهشی در اندیشه های فردوسی ۲۶/۱۳۵۳/).

بار دوم که ابلیس به صورت خورشگیری ماهر به پیش او راه می‌یابد و پس از غذاهای لذیذی که به او می‌دهد اجازه بوسیدن شانه‌های او را می‌یابد و ناپدید می‌شود « بدین ترتیب غرور و فریفتگی، سمبل ستم را بر شانه های او می‌نشانند یعنی دو مار بر دو کتف او می‌رویند و از راه گوشه‌هایش می‌کوشند مغزش را طعمه‌ی خویش سازند. » (زمینه‌ی فرهنگ و تمدن ایران ۲۷۹/۱۳۶۸) و بار سوم و نهایی که ابلیس در لباس پزشکی بر او وارد می‌شود و چاره آرامش ماران را مغز آدمیان معرفی می‌کند.

بسان پزشکی پس ابلیس تفت	به فرزانیگی نزد ضحاک رفت
بدو گفت کاین بودنی کار بود	بمان تا چه گردد نباید درود
خورش سازو آرامشان ده به خورد	نباید جز این چاره نیز کرد
بجز مغز مردم مده شان خورش	مگر خود بمیرند از این پرورش

(شاهنامه/۱۳۸۱/۱۶)

با این ترفند سوم ابلیس ضربه نهایی را به او می‌زند و از این به بعد مأموریتش دیگر تمام می‌شود در واقع ضحاک دیگر دست کمی از ابلیس ندارد و خود تبدیل به ابلیس شده است.

در مورد به دنیا آمدن تپه گوز هم همین ابلیس بود که چوپان بیچاره را فریفت تا با پری در آمیزد و این آمیزش شوم چه بلاها که بر سر قوم اوغوز نیاورد. درست است که چوپان فقط یک بار از ابلیس فریب خورد ولی برای تباهی قوم اوغوز همین یک بار کافی بود در واقع ابلیس در هر دو صحنه (در آمیختن چوپان با پری و فریب ضحاک) نقشی آشکار دارد. همانطور که اشاره کردیم تپه گوز حاصل آمیزش چوپان اوغوز با یک پری بود؛ بنابراین حرام زاده است. این در حالی است که فردوسی به حرام زاده زاده بودن ضحاک اشاره می‌کند:

که فرزند بد گر شود نره شیر	به خون پدر هم نباشد دلیر
مگر در نهانش سخن دیگر است	پژوهنده را کار با مادر است

(شاهنامه/۱۳۸۱/۱۵)

« ضحاک به این دلیل در نظام سیاسی موفق به کشتن پدر می‌شود و به تخت پدر تکیه می‌زند که هم بد گوهر بوده و در درباری آلوده تربیت شده و هم احتمالاً از نطفه حرام به دنیا آمده است. » (جامعه شناختی

خودکامگی (۷۵/۱۳۷۷) نکته‌ی دیگر در این باره اینکه نیرویی اهریمنی به نام حرص و طمع شکل دهند. اصلی ظاهر و شخصیت درونی این دو موجود عجیب الخلقه می باشد، با این تفاوت که در نوع تیپ ضحاک این نیرو به صورت مستقیم و در تیپ تپه گوز به صورت غیر مستقیم از طریق پدرش تأثیر گذار است. ویژگی بارز دیگری که در این دو اسطوره نمایان است، نقش تقدیر و سرنوشت در فرآیند کلی داستان می باشد. درست است که زندگی هزار ساله‌ی ضحاک را، تقدیری کور و ستمگر در مشتهای سازش ناپذیر خویش فشرده است. اما او آنگاه به اسارت تقدیر در آمده که نا آگاهی و بی تجربگی اصلی ترین عنصر شخصیتش بوده است. « (ضحاک در یک چشم انداز تعبیر ۵۸/۱۳۶۹)

در طرف دیگر، در حماسه دده قورقود تپه گوز که نشانه‌های نحوست از همان ابتدا بر چهره اش پیدا است، بزرگ می شود و می بالد. او از لحاظ ظاهری مثل یک انسان معمولی است؛ با این تفاوت که یک چشم در وسط پیشانی دارد « از همان کودکی دایه‌ای برای او (تپه گوز) گرفتند. او بار اول شیر دایه بار دوم خون دایه و بار سوم جان دایه را گرفت و بدین سان اوغوز دریافت که به چه بلایی گرفتار شده است؛ به طوریکه آروز قوجا (کسی که قبول کرده بود که او را بزرگ کند) او را از خیمه خود بیرون کرد. طولی نکشید که تپه گوز تبدیل به یک اژدهای مهار ناشدنی شد، بطوریکه هر چوپانی که در صحرا بود طعمه تپه گوز شد. سر انجام قوم اوغوز مصلحت بین قبیله (دده قورقود) را فرا خواندند تا برای عقد قراردادی به پیش تپه گوز بروند. زیرا تنها او بود که می توانست از عهده تپه گوز برآید. سرانجام قرار شد روزی دو مرد و پانصد رأس گوسفند به تپه گوز تحویل دهند تا خوراک او باشد، تا به بقیه‌ی مردم حمله نکند و به سهمش قناعت کند. (دده قورقود و ادبیات دونیامیز/ ۲۱۲/۱۳۸۴) باید توجه داشت که خوراک ماران بقرار ضحاک نیز روزی مغز دو مرد بود:

چنان بد که هر شب دو مرد جوان	چه کهنتر چه از تخمه پهلوان
خورشگر بپردی به ایوان شاه	همی ساختی راه درمان شاه
بکشتی و مغزش پپرداختی	مر آن اژدها را خورش ساختی

(شاهنامه ۱۸/۱۳۸۱)

تپه گوز در قرا رداد خود از دده قورقود دو نفر آشپز هم خواست:

« برای من دو نفر آشپز بدهید تا برایم غذا بپزد و من بخورم » (دده قورقود و ادبیات دونیامیز/ ۲۱۲/۱۳۸۴). این در حالی است که دو نفر مرد پارسا نیز نامزد شدند تا به خوالیگری ضحاک بروند تا شاید با ترفندی با عث نجات عده ای بیگناه شوند:

دو پاکیزه از گوهر پادشاه	دو مرد گرانمایه و پارسا
یکی نام ارمایل پاک دین	دگر نام گرمایل پیش بین
یکی گفت ما را خوالیگری	بباید بر شاه رفت آوری

(شاهنامه/ ۱۸/۱۳۸۱)

گویی که مأموریت آشپزهای دو داستان نیز یکی است در داستان ضحاک دو مرد گرانبایه با در آمیختن مغز یک گوسفند با مغز یک جوان توانستند، جان عده‌ای بی‌گناه را نجات دهند و این نجات یا فتگان همانند که با فرماندهی فریدون و دلاوری کاوه طومار حکومت ضحاک را در هم پیچیدند. از طرفی پاسبان آت موقعی که می‌خواهد تپه گوز را بکشد از آشپزها مند می‌خواهد زیرا آشپزها مدت مدیدی است که که در محضر تپه گوز هستند و نقاط ضعف و قوت او را می‌دانند پاسبان آت از آشپزها می‌پرسد: «ای آشپزها مرگ (این هیولا) در چیست؟ جواب دادند نمی‌دانیم اما این را می‌دانیم که فقط چشم او از گوشت است.» (دده قورقود وادیات دنیامیز/۱۳۸۴/۲۱۶). با این گفته پاسبان آت می‌فهمد که تنها از همین ناحیه است که می‌تواند به تپه گوز ضربه بزند. از آشپزها می‌خواهد که میله‌ی آهنی‌ای داغ کرده، برایش بیابورند؛ بدین ترتیب، پاسبان آت آن را بر چشم تپه گوز می‌کند و او را کور می‌سازد و بدینسان وقتی تنها نقطه اهورایی (چشم جایگاه نور و نور و روشنایی زاده‌ی اورمزد) تپه گوز از او گرفته شد، فهمید که دیگر شانس برای زنده ماندن ندارد در آن سوی داستان ضحاک نیز فریدون با گرز گاو سرش بر سر ضحاک می‌کوبد و به زمین می‌اندازد؛ بدین ترتیب هم ضحاک و هم تپه گوز با آهن هلاک می‌شوند. ضحاک توسط گرز گاو سری که آهنگران ساخته بودند و تپه گوز توسط میله‌ی آهنی.

اگر ضحاک با گرفتن جان جوانان بیگناه مردم و گماردن حاکمان ظالم بر سر زمینهای تحت سیطره‌ی خود مردم را به خشم آورده و کم‌کم مقدمات سقوط خود را فراهم کرده است. از طرف دیگر تپه گوز هم وضعیتی مشابه ضحاک برای قوم اوغوز فراهم کرده است و تبدیل به هیولایی مهارناشدنی شده است. در چنین شرایطی است که مردم شدیداً نیازمند به یک قهرمانی پولادین هستند، قهرمانی که معمولاً به نیروهای ماوراء مادی هم مجهز باشد. در داستان ضحاک این قهرمان بی نظیر کسی نیست جز فریدون. او کسی است که قبل از تولدش ضحاک خونخوار را هراسان ساخته و آرام و قرار را از او گرفته است. اختر شناسان با توجه به تعبیر خواب وحشتناک ضحاک به او هشدار داده‌اند که شخصی به نام فریدون خواهد آمد و طومار زندگی او را در هم خواهد پیچید؛ بنابراین ضحاک دنبال فریدون به دنیا نیامده می‌گردد. البته تقدیر کار خود را می‌کند، همان تقدیری که جمشید شاه را به دست ضحاک سپرد، بر سر آن است که این بار ضحاک را بدست فریدون بسپارد.

با وجود تدابیر ضحاک فریدون به دنیا آمد. قهرمانی که مردم انتظارش را می‌کشیدند. پدرش آبتین و مادرش فرانک. ضحاک که در بدر دنبال فریدون می‌گردد، پدر او (آبتین) را بدست می‌آورد و می‌کشد. طبعی است که تقدیر می‌خواهد با این کار شعله‌های انتقام را در دل فریدون شعله ور سازد. مادر که اوضاع را چنین می‌بیند فریدون را به مرغزاری می‌برد که در آنجا گاوی به نام برمایه وجود دارد و کودک شیر خوار را به صاحب آن گاو می‌سپارد تا او را از شیر آن گاو تغذیه‌ی پروراند:

زگاو را برترین پایه بود

همان گاو کش نام برمایه بود

ز مادر جدا شد چو طاووس نر

به هر موی بر تازہ رنگی دگر

(شاهنامه/۱۳۸۴/۲۰)

فریدون با شیر این گاو « در آغاز نوجوانی بلند آوازه می شود و در اندیشه ی خونخواهی پدر می افتد :

فریدون به خورشید بر برد سر

کمر تنگ بستش به کین پدر «

(شکوه شاهنامه /۱۳۶۹/۲۱۶)

ضحاکیان پس از خیر گیریها به آن مرغزار می شتابند و این بار هم مرغ را از قفس پریده می بینند؛ خشمناک می شوند و دایه فریدون (گاو برمایه) را هلاک می کنند با این کار شعله های خشم و انتقام در دل او شعله ورتو می شود و این دو موضوع یعنی قتل پدر و دایه اش برای فریدون کافی است تا به خون خواهی این دو بیاخیزد.

در داستان تپه گوز هم با توجه به شرایط مشابه نیاز شدید به قهرمان احساس می شود قهرمانی بی همال که توانایی مبارزه با تپه گوز را داشته باشد و او کسی نیست جز پسر آت پسر آروز قوجا. شخصیت باس آت نیز دقیقاً مثل فریدون است. متها او پرورده گاو برمایه نیست، دایه ی باس آت شیر بیسه است. او کسی است که وقتی دزدان و راهزنان به قوم اوغوز تاخته بودند، شیری او را دایگی کرده و پرورانده است؛ زمانی که اوغوز از دست دشمنان محل خود را ترک کرده بودند؛ فرزند آروز قوجا جا مانده بود شیری او را بر داشته و بزرگ کرده بود. (دده قورقود و ادبیات دنیامیز/۱۳۸۴/۲۰۹) بطوریکه در اوایل مثل شیر می-خرید و اسبان از او رم می کردند. ولی راه رفتنش مثل انسان بود آروز قوجا با نشانیهایی که از ایلخچی (خبر رسان) اوغوز شنید دریافت که او همان فرزند اوست که او موقع ترک محل جا گذاشته بود. گویی تقدیر این بوده است که این قهرمان همانند فریدون به دور از پدر و مادر در دامان شیر که مانند گاو فریدون ارزش توتمی داشته و مقدس است، پرورده شود، بدینسان قهرمانی پدیدار گردد که فقط او توانایی رویارویی با تپه گوز را داشته باشد.

اگر ظلم ضحاک به مردم و قتل آبتین و کشتن گاو برمایه انگیزه ی انتقام را در دل فریدون شعله ور می-سازد در عوض یاضی گری های تپه گوز و کشت و کشتارهای بیرحمانه ی او در دل پسر آت کینه ها بر می-افروزد. تپه گوز با بی رحمی تمام قبیان سلجوق- برادر باس آت- را کشته علاوه بر این بر پیرمردان و پیرزنان اوغوز و پدر باس آت خون دلها خورانده، اینها انگیزه های کافی هستند تا باس آت به مبارزه ی تپه گوز برود باید گفت: اگر چه ضحاک بندگان و مطیعان فراوان دارد در عوض تپه گوز روئین است و این ویژگی همان نیروی اهریمنی و نهفته ی اوست که در مقابل دشمنان از او حفاظت می کند: «پری مادر تپه گوز انگشتری را درانگشت او کرد و گفت که: ای فرزندم تیر درتو اثر نکند و شمشر براندامت کارگرنیافتد.» (دده قورقود و ادبیات دنیامیز/۱۳۸۴/۲۰۹) با وجود روئین تپه گوز تقدیر برای مرگ او راه حلی گذاشته و آن

یگانه چشمش است و این کافی است تا طومار زندگانی‌اش به دست پهلوانی که دایگی‌اش را شیر کرده است، در هم پیچیده شود. در طرف دیگر، فریدون دلیر که در کوه به دست عابدی پرورش می‌یافته بعد از شنیدن ماجرای داد‌خواهی کاوه‌ی آهنگر، سوی مادر می‌شتابد تا پدر و نژاد خود را بشناسد. مادر همه جفاکاریهای ضحاک و کشتن گاو برمایه و قتل پدر را به او می‌گوید و به او گوشزد می‌کند که باید صبر کرد و در موقع مناسب بر ضحاک شورید. از طرفی کاوه آهنگر زخم دیده که در محضر ضحاک سند (که جز تخم نیکی سپید نکشت) ضحاک را به پای سپرده بود، بزرگان و مهان و ستمدیده گان را بر علیه او تحریک می‌کند؛ فریدون فرصت را مناسب یافته به پیش مادر می‌شتابد.

فریدون چو گیتی بر آن گونه دید	جهان پیش ضحاک وارونه دید
سوی مادر آمد کمر بر میان	به سر بر نهاده کلاه کیان
که من رفتنی ام سوی کارزار	تورا جز نیایش مباد هیچ کار
زگیتی جهان آفرین را پرست	ازو دان بهر نیکی ای زور دست
فروریخت آب از مژه مادرش	همی خواند با خون دل داورش
به یزدان همی گفت زنهار من	سپردم تو را ای جهاندار من

(شاهنامه/۱۳۸۱/۲۴)

در داستان تپه گؤز هم قهرمان حماسه یعنی باس‌آت از جنگ بر می‌گشت که ناله های مادری که دومین و در واقع آخرین فرزند خود را برای قربانی شدن به پیش تپه گؤز می‌فرستاد، می‌شنود باس‌آت برای نجات فرزند او اسیری به پیش تپه گؤز می‌فرستد تا یگانه فرزند آن مادر را آزاد کند؛ پس از آن توسط وی از ظلم و ستم تپه گؤز و قتل برادر و زیونی اوغوز بدست او آگاه می‌گردد. ابتدا به پیش پدر و مادرش می‌رود و دست ایشان را می‌بوسد و از آنها اجازه می‌خواهد تا به مبارزه‌ی تپه گؤز برود. « باس‌آت دست پدر را بوسید با هم گریه سر دادند و زاریها کردند؛ پس به خانه مادر آمد. مادر به استقبال فرزند شتافت و او را در بغل گرفت ... دست پدر و مادر را بوسید و از آنها حلائیست خواست. » (دده قورقود وادیسات دنیامیز/۱۳۸۴/۲۱۴) فریدون و باس‌آت بادل‌ی پر از کینه و آکنده از خشم و نفرت در حالی که هر دو یکی از نزدیکانشان را از دست داده‌اند برای گرفتن انتقام، به عنوان نماینده‌ی ستم‌دیدگان و مظلومان رهسپار نبرد بنا موجود اهریمنی و شبیث می‌شوند. دشمنانی که غارها و کاخهایی مستحکم و پر از طلا و جواهر دارند که نفوذ به آنها کاری صعب است. تپه گؤز ساکن غاری است که در یکی از آنها طلا و جواهر و در دیگری دو شمشیر وجود دارد:

« ای باس‌آت آن غار را دیدی؟ در آنجا دو شمشیر است یکی با نیام و دیگری بی نیام. » (همان ص ۲۱۸)

در طرف دیگر، فریدون پس از آن که از آب عبور کرد در برابر خود کاخی رامی بیند:

زیک میل کرد آفریدون نگاه	یکی کاخ دید اندر آن شهر شاه
که ایوانش برتر ز کیوان نمود	که گفتی ستاره بخواند پسود

فروزنده چون مشتری بر سپهر
بدانست کان خانه ازدهاست

همه جای شادی و آرام و مهر
که جای بزرگی و جای بهاست

(شاهنامه/۱۳۸۱/۲۶)

پایان زندگی شوم ضحاک و تپه گؤز:

پایان زندگی شوم ضحاک و تپه گؤز نیز از جهاتی بسیار به هم شبیهند تپه گؤز ترفندهایی را برای کشتن باس آت به کار می بندد اما وقتی از آنها طرفی نمی بیند شروع به خواهش و تمنا می کند که مرا نکش. ولی تمنا سودی ندارد؛ زیرا باس آت قسم خورده بود که انتقام خون برادر را بگیرد. این تمنا و خواهش تپه گؤز دقیقاً شبیه است به چاره گری ضحاک است. او به دنبال خواب وحشتناکی که دیده بود و تعبیر وحشتناکتر آن خواب که فردی به نام فریدون به حکومت او پایان خواهد داد آرام و قرار نداشت؛ بنا براین بزرگان و مهان و پس از آن ستمدیده گان را فرامی خواند تا محضرنامه ای بنویسند و گواهی دهند که ضحاک جز تخم نیکی نکشته است:

یکی محضر اکنون بیاید نوشت

که جز تخم نیکی سپهبد نکشت

نگرید سخن جز همه راستی

نخواهد به داد اندرون کاستی

(همان ص ۲۳)

ضحاک تا بدانجا نرم می شود که وقتی کاوه داغدیده که هفده فرزندش قربانی مازان وی شده اند، محضر نامه را پاره می کند و آن را به پای می سپرد، ساکت است و اجازه می دهد که کاوه بی هیچ مزاحمتی از دربار خارج شود گویی ضحاک می داند که آخرین تیر ترکشش نیز به خطا رفته است و باید تسلیم تقدیر شود. در نهایت سرنوشت کار خود را می کند و ضحاک در بند فریدون می افتد چیزی که در این بخش از داستان حائز اهمیت بسیاری است، حضور نیروهای اهورایی برای حمایت از قهرمانان است؛ چرا که باس آت هنگامی که در درون غار توسط تپه گؤز زندانی می شود ناگهان هفت در برای او باز می شود و این نمی تواند به خودی خود رخ دهد مگر اینکه نیرویی متافیزیکی در پس پرده باشد؛ یعنی روشنایی که در باور مردمان قدیم به ویژه ایرانیان همیشه با تاریکی که یک موجود اهریمنی است در نبرد و مبارزه است؛ که در اینجا غار می تواند نمادی از تاریکی باشد. در داستان ضحاک هم حضور چنین نیروهای اهورایی در نزول فرشتهی سروش بر فریدون به خوبی آشکار است؛ چرا که هر دوی ایشان مورد تأیید مردم بوده و در حمایت از نیکی و خوبی نبرد می کنند. سروش همان است که « بر فراز البرز کاخی دارد با هزاران ستون که از درون، خود به خود روشن است. او حامی آفریدگان و درماندگان و نگهبان آتش (روشنایی) است. » (پژوهشی در اساطیر ایران ۲۷/۱۳۷۴/)

نکتهی دیگر اینکه هم ضحاک و هم تپه گؤز توسط ابزار آهنی از کار می افتند. در این میان ضحاک با گرز گاو سر زخمی شده و به بند کشیده می شود و تپه گؤز با میلهی آهنی داغ شده کور و با شمشیر کشته

می شود که این مسئله بیانگر نقش آهن در زندگی کشاورزی و اقتصاد دامداری در جوامع مورد بحث می-تواند باشد. علاوه بر این کار برد توت‌مهایی از قبیل گاو، شیر، خون و... اعتقاد به آیین مهر پرستی را در هر دو اسطوره به روشنی آشکار می سازد؛ که در اینجا شیر می تواند نمادی از خورشید، تابستان، روشنایی و گاو نمادی از ماه و زمستان و همچنین نمادی از رستاخیز طبیعت باشند؛ « ماه ایودی است که با روان گاو و چهار پایان ارتباط دارد» پژوهشی در اساطیر ایران (۳۲/۱۳۷۳) و هم‌همی اینها در ایران و آذربایجان در قالب آیین مهر یا میترائیسم ستایش و عبادت می شده است. شاهد این مدعا می‌تواند آتشکده های بزرگی باشد که آثار آنها تا زمان حال نیز در این مناطق پا بر جااست.

مسئله‌ی آدم‌خواری تپه گوز و ضحاک هم نشان دهنده‌ی شکل‌های ابتدایی و تکامل نیافته‌ی ابزارهای کار و تأمین غذا و مبارزه‌ی طاقت فرسای انسان‌های اولیه با طبیعت خشن و همچنین باز مانده‌ی حالات توخش آن انسان‌هاست. « آدم‌خواری در مراحل از تاریخ میان برخی از جامعه ها معمول و مرسوم بوده است. نشانه های آن را می توان در افسانه‌های فولکوریک پاره‌ای از ملت‌ها و از جمله ایران پیدا کرد. تمثیلهای دیوهای آدم‌خوار و ضحاک مار دوش (در شاهنامه) از بازتاب‌های این دلهره و هراس عمومی در ناخودآگاه جمعی می باشد. طرح این پدیده در اسطوره ها و حماسه ها دلیلی بر دیرینگی زمان حوادث آنهاست. » (پژوهشی در اسطوره ی دده قورقود /۱۳۸۱/ ۶۹)

در پایان کار هردو هیولا زمانی از نبرد باز می مانند که ویژگی اهورائیشان از آنها گرفته می‌شود یعنی چشم از تپه گوز و فرّه ایودی از ضحاک. از طرفی بعد از پیروزی قهرمانان، مردم به استقبال پهلوانان آمده و به جشن و سرور می پردازند و این نشانگر آن است که « مرگ دردبار و پر حقارت ضحاک از آن مرگ‌هایی است که کمتر اندوهی را در دل دشمنان او ایجاد می‌کند. نفرت از او نفرت از ستم است. اما از سوی دیگر رفتار پر غرور و تک اندیشانه‌ی فریدون نسبت به او، رفتار انسان‌هایی است که در جایگاه قدرت، برای مخالفان خویش هیچ ارزش هنجارمندان‌هی انسانی قائل نیستند. » (ضحاک در چشم انداز یک تعبیر /۱۳۶۹/ ۱۱۲) فریدون نماد آن دلهایی است که زندگی را شوق می دانند و بر چهره‌ی مرگ مهر نفرت نشانده اند.

« در این اسطوره فریدون و ضحاک و گاو‌هی اساطیری افراد مشخصی نیستند که برای کشف هویت و تاریخ تولد و مدفنشان سینه‌ی تاریخ را بشکافیم، ای‌تان مظهر هر یک از مردمانند که هر جزئی از وجودشان - وجود ذهنی و افسانه ایشان - از خصوصیات نسلی و طبقه‌ای مایه گرفته است. » (ضحاک مار دوش /۱۳۶۹/ ۵۱) همین گفته‌ها در مورد باس آت و تپه گوز هم می‌تواند صادق باشد.

در پایان، رواتشاد دکتر مهر داد بهار اسطوره شناس شهیر ایرانی در مقابل نظر بسیاری از ایران شناسان و اسطوره شناسان غربی معتقد است: « بخش عمده ی ریشه های اساطیری ایران ریشه در آسیای غربی دارد. منطقه‌ای که از دره‌ی سند و آسیای میانه در شرق و آسیای میانه در شمال شروع می شود و تا مدیترانه ی شرقی و شبه جزیره‌ی بالکان در غرب امتداد می یابد.» (جستاری چند در فرهنگ ایران /۱۳۷۴/ ۲۵) بدین ترتیب، وی بر این اندیشه است که: « فرهنگ ایران از برخورد فرهنگ آریایی هند و ایرانی و فرهنگ آسیای

خریبی پدید آمده است. « (از اسطوره تا تاریخ / ۱۳۷۶۵/ ۴۰۱-۴۰۰) و دلیل آن را نزدیکی و همسایگی مناطق
و همچنین تشابهات فرهنگی در آداب و رسوم و باور داشته‌ها و روابط دیرینه‌ی این فرهنگها با هم می‌داند.

جمع بندی:

بر اساس دلیل و نکاتی که در بالا ذکر شد می‌توان تأثیر پذیری دو اسطوره‌ی ضحاک و تپه‌گوز را دست
کم در حرامزاده بودن، ظاهر وحشتناک، باطن خبیث و شیطانی، آدمخواری، ظلم و بی‌داد، داشتن کانه‌های پر
از طلا و جواهر و همچنین کشته شدن به دست قهرمانانی که در بچگی به دور از خانواده در دامان دایه‌شان؛
شیر و گاو که هر دو از توت‌های قابل ستایش در بین مردمان اساطیر مورد بحث می‌باشند، به صراحت
مشاهده کرد. از طرفی رویین تنی اسفندیار در شاهنامه را می‌توان با رویین تنی تپه‌گوز در دده قورقود
مورد نقد و بررسی قرار داد؛ یا اینکه آن را با زیگفرید (قهرمان داستانهای ژرمنی)، آشیل قهرمان ایلیاد و
سیکلوپلار (غولهای یک چشم) در داستانهای اودیسه هومر مقایسه کرد. علاوه بر این می‌توان مادر تپه
گوز را که یک پری است با دیوانی در شاهنامه مقایسه کرد که جادو و افسون می‌دانند و در سیمای زنی زیبا
هویدا می‌شوند و خود را در زی زنی دلریا بر سر راه قهرمانان قرار می‌دهند و آنان را می‌فریبند، مقایسه
کرد. مانند زن رامشگری که به دربار کاووس راه پیدا می‌کند و او را از راه به در می‌برد.

واقعیت این است که حماسه دَکّه قورقود در ورای وقایع و داستانهایش رگه‌های سترگی از اسطوره را در
بطن خود دارد که هرکدام از آنها تأمل و تعمق بیشتری را می‌طلبد. فی‌المثل در این حماسه هر قهرمان بر
حسب رشادت و دلیری و مردانگی که می‌کند، توسط دَکّه قورقود نام و لقب می‌گیرد. در شاهنامه حکیم
فردوسی نیز، فریدون نام سه فرزند خود را پس از آزمونی ایرج و سلم و تور می‌گذارد. از طرفی، حماسه پر
ارج دَکّه قورقود از لحاظ تقدیر گرایی، شکار و نوع تفریحی آن، پدرسالاری، شرح میادین جنگ، دفاع کردن
از جان و حمله به دشمنان و از لحاظ آنمیستی و توتمیستی و شامانیزم کاملاً قابل مقایسه با شاهنامه می
باشد.

فهرست منابع:

- ۱- البرز، پرویز: شکوه شاهنامه، انتشارات دانشگاه الزهراء، چاپ اول، ۱۳۶۹
- ۲- اسدی، بهرام: دده قورقود داستانلاری، نشر مؤلف، چاپ اول، ارومیه، ۱۳۸۰
- ۳- آنار، رضا: حماسه ی دده قورقود، انتشارات بین المللی الهدی، تهران، ۱۳۷۸
- ۴- آموزگار، ژاله: پژوهشی در اساطیر ایران، انتشارات سمت، تهران، ۱۳۷۴
- ۵- آویشن، اشکان: ضحاک در چشم اندازیک تعبیر، انتشارات نگاه، چاپ اول، ۳۶۹
- ۶- بهار، مهرداد: جستاری چند در فرهنگ ایران، انتشارات فکر روز، چاپ دوم، ۳۷۴
- ۷- بهار، مهرداد: از اسطوره تا تاریخ، نشر چشمه، چاپ اول، ۱۳۷۶
- ۸- بهرتگی، سمن: مجموعه مقالات بهرتگی، انتشارات دنیا و روزبهان، تهران، ۱۳۴۲
- ۹- پناهی، حسین: دده قورقود و ادبیات دنیامیز، انتشارات آلتدار، ۱۳۸۴
- ۱۰- تودوا، مگالی: از پانزده دریچه، زیر نظر دکتر محمدکاظم یوسف پور، انتشارات دانشگاه گیلان، ۱۳۷۷
- ۱۱- رحمانی فر، محمد: نگاهی نوین به تاریخ ترکهای ایران، نشر اختر، تبریز، ۱۳۷۹
- ۱۲- زهتابی، محمدمتقی: ایران تورکلرین اسکی تاریخی، نشر اختر، تبریز، ۱۳۷۱
- ۱۳- حمیدپان، سعید: شاهنامه ی فردوسی، نشر قطره، تهران، ۱۳۸۱
- ۱۴- سید سلامت، میرعلی: مقدمهای بر بررسی کتاب دده قورقود، انتشارات آشینا، تبریز، ۱۳۷۶
- ۵- سیرجانی، سعید: ضحاک مار دوش، نشر نو، تهران، ۱۳۶۹
- ۱۶- فرازین، جوانشیر: پژوهشی در اسطوری ددقورقود، نشر جامعه پژوه و دنیال، تبریز، ۳۸۱
- ۱۷- فضل الله، رضا: پژوهشی در اندیشه های فردوسی، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، تهران، ۱۳۵۳
- ۱۸- قلی، علیرضا: جامعه شناسی خودکامگی، انتشارات نی، چاپ هشتم، تهران، ۱۳۷۷
- ۱۹- کریمی، م: ادبیات باستان آذربایجان، انتشارات ایشیق، زمستان ۱۳۸۵
- ۲۰- محبوب، محمد جعفر: آفرین فردوسی، انتشارات مروارید، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۱
- ۲۱- محمود بختیاری، علیقلی: زمینه فرهنگ و تمدن ایران، انتشارات پازنگ، چاپ اول، ۱۳۶۸
- ۲۲- مرتضوی، منوچهر: فردوسی شاهنامه، نشر مؤسسه ی پژوهشگاه، تهران، ۱۳۷۲
- ۲۳- هشت، جواد: آذربایجان شفاهی خلق ادبیاتی، انتشارات کاروان، چاپ ۱۳۷۶
- ۲۴- هشت، جواد: سیری در تاریخ و لهجه های ترکی، نشر پیکان، تهران، ۱۳۸۱

This document was created with Win2PDF available at <http://www.daneprairie.com>.
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.